

تاریخ حیوانات

اکسانا تیموفیوا مترجم: قاسم مؤمنی



سرشناسه: تیموفیوا، اکسانا Timofeeva, Oxana

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ حیوانات/اکسانا تیموفیوا؛ مترجم: قاسم مؤمنی

مشخصات نشر: تهران: انتشارات دمان، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص؛ رقعی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۹۶۷۲-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The history of animals: a philosophy, 2018

یادداشت: کتابخانه

موضوع: حیوانات (فلسفه)

موضوع: Animals (Philosophy)

موضوع: حیوانات در هنر

موضوع: Animals in art

موضوع: حیوانات در ادبیات

موضوع: Animals in literature

شماره افزوده: مؤمنی، قاسم، ۱۳۶۱ - مترجم

رده بندی کنگره: B۱۰۵

رده بندی دیویی: ۱۷۹/۳

شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۹۷۳۸۳

تاریخ حیوانات

اکسانا تیموفیوا / مترجم: قاسم مؤمنی

ویراستار: نادر خسروی / نمونه خوان: بابک کریمی

مدیر هنری: حمیده رومی

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: اطلس چاپ، چاپ و صحافی: اطلس

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۹۶-۷۲-۲

حق چاپ محفوظ است.



انتشارات دمان

برای خرید کتاب‌های انتشارات دمان به سایت زیر مراجعه کنید.

www.ketabweb.com

فهرست مطالب

۹		سیاسگزاری
۱۱		پیشگفتار
۱۹		مقدمه (اسلاوی ژیزک)
۲۵		۱ ادیب اسب
۴۱		۲ در پیش قانون
۵۵		۳ دیوانه
۶۹		۴ بی امنیت، مضطرب و ناخشنود
۱۰۵		۵ حیوانیت عاطل
۱۲۱		۶ دیالکتیک ماهی
۱۳۱		۷ شبان هستی
۱۴۳		۸ حیات فقیر
۱۶۹		۹ کتابنامه
۱۷۷		۱۰ نمایه

پیشگفتار

دسامبر ۲۰۱۱ برای شرکت در همایشی دربارهٔ والتر بنیامین، به رام‌الله رفتم. سرتاسر این مناظر اشلرالی را دراز کشیده‌اند و برای ورود و خروج باید از ایستگاه بازرسی عبور کرد. هنگام خروج به ایستگاه بازرسی قلندیه رسیدم. حین عبور از گذرگاه نگاهی به پشت سر انداختم. شهری که تازه از آن دیدن کرده بودم، پشت دیوارهای زشت و خاکستری بافی مانده بود. سقف برخی خانه‌ها و منارهٔ مساجد پیدا بود. دیوار تقریباً سه متر ارتفاع داشت و بالای آن را سیم خاردار کشیده بودند. ناگهان پرنده‌ای بر فراز آن پرید؛ از سمتی که اسرائیل می‌ماند، سمتی که فلسطین نام دارد. نوشتن کتابی که در دست دارید سه سال قبل از این دیوار تمام شده بود. وقتی آخرین بندهای نتیجه‌گیری را می‌نوشتم، تصویر حیوانی که از مرزها عبور می‌کند و دروازه‌ها را نادیده می‌گیرد برایم تصویری انتزاعی بود و «مثال» روشنی از آن در ذهن نداشتم. می‌توانست حیوانی دیگر باشد که از دروازه‌ای دیگر می‌گذشت، به تاریخ بود که مرا درست در آن لحظه از زمان به آن مکان برد تا شاهد پرواز آن پرندۀ بی‌پروا باشم. تاریخ حیوانات عنوانی است که از یکی از کتاب‌های ارسطو گرفته‌ام. وام گرفتن این عنوان بدین قصد بوده است: می‌خواستم معنای تازه‌ای به این ترکیب دو کلمه‌ای بدهم تا قدر و اعتبار چیزی را که باید حیوانیت تاریخی قلمداد شود روشن سازم. فرض اصلی در کتاب حاضر این است که حیوانات اگرچه تا امروز به طبیعت غیرتاریخی منتسب شده‌اند، اما تاریخ دارند. آنها — دست کم در مقام نیروی کار — مادیت تاریخی

خاص خود را دارند. با این حال، بر این باورم که منطق تاریخ آنها از گفتمان خوشبینانه و انسان‌گرایانه پیشرفت به سوی آزادی پیروی نمی‌کند و رو به سوی رهایی‌بخشی حیوانات و تأمین حقوق آنها ندارد، بلکه کاملاً خلاف این است و چنین می‌نماید که از دورهٔ توت‌پرستی باستان — که عظمت حیوانات اجدادی الهام‌بخش آیین‌ها بود — و در گذر از دوره‌های متفاوت طرد و ادغام حیوانات، تا تراژدی و مضحکهٔ امروز که آمیزه‌ای است از کشتارگاه‌ها، خرید و فروش حیوانات خانگی و تورهای طبیعت‌گردی، حیوانات «مسیر» بسیار بدی را پشت سر گذاشته‌اند. در یک کلام، به لحاظ تاریخی شکست خورده‌اند.

جان بر جر در «ستار فوق‌العادهٔ چرا باید به حیوانات نگاه کرد؟ می‌گوید: «طی دو قرن اخیر حیوانات تدریجاً ناپدید شده‌اند.» به باور او، فرایند ناپدیدشدن آنها با پدیدآمدن باغ‌وحش‌ها همراه بوده است: باغ‌وحش‌ها زمانی به وجود آمدند که سرآغاز دورهٔ ناپدیدشدن حیوانات از زندگی روزمره بود. (۳۰) منظور کدام دوره است؟ سخن از دوره‌ای انتزاعی نیست. منظور همان مدرنیتهٔ سرمایه‌داری است: «این خسران تاریخی که باغ‌وحش‌ها را با بنای یادبود آن دانست دیگر برای فرهنگ سرمایه‌داری قابل جبران نیست.» (۳۱) هر روز بیش‌ازپیش حیوانات بی‌شماری یکان‌یکان از دست می‌روند و تصویر خود را در پیکر عروسک‌ها و حیوانات خانگی برای بشر باقی می‌گذارند. آکیرا میزوتا لیبیت، در این اظهارات تکان‌دهنده چنین می‌افزاید که حیوانات در واقع «هرگز به‌کل از بین نمی‌روند، بلکه «در وضعیت از بین رفتن دائمی» به حیات خود ادامه می‌دهند. وجود آنها تنها با «بج می‌شود یا «به بیانی فراطبیعی، مدرنیته حیوانات را در عالم مردگان زنده معلق نگه می‌دارد.» حیوانات از زندگی روزمره ما ناپدید می‌شوند، ولی اشباح آنها مدام در هنرها، نظریات و فرهنگ بصری سر برمی‌آورد. در فلسفه نیز نه اشباح بلکه مهمانی عزیزند: بنابراین من اولین کسی نیستم که رد آنها را در این ساحت پی می‌گیرم. تنها پیشنهاد من این است که تاریخ فلسفه را چونان تاریخ حیوانات بخوانیم. مطلوب کلی من در این جستار، اگر بتوان چنین نامی بر آن نهاد، همین است.

فلسفه دربارهٔ حیوان چه برای گفتن دارد؟ چنان‌که پیداست، در سنت فلسفه عموماً روال بر این بوده که میان موجودات سلسله‌مراتبی فرارونده برقرار کنند. به نزد ارسطو، حیوانات «برتر» از گیاهان، آدمیان «برتر» از حیوانات، مردان «برتر» از زنان و شهروندان

آزاد «برتر» از بردگان‌اند و قس علی‌هذا. نه بدین معنا که هر آنچه دون‌تر است «بد» باشد، بلکه بدین معنا که هر آنکه بالاتر است «خیر» را بهتر می‌شناسد. حتی آنها که آشکارا «جانب» حیوانات را می‌گیرند و برای اعاده حقوق و آزادی آنها می‌جنگند تا در این دنیای زیاده انسانی جایگاهی برابر برای حیوانات به دست آورند، نمی‌توانند باور به سلطه انسان بر غیرانسان را (که امروزه به شکل گسترده‌ای نقد می‌شود) یکسره کنار بگذارند، زیرا به هر حال معتقدند حیوانات به یاری، احترام، حمایت و قدرشناسی ما نیاز دارند.

ولی در واقع اهمیت دادن ما به حیوانات از نظر حیوانات هیچ اهمیتی ندارد: ما آنها را قیدی می‌کنیم، به کشتارگاه می‌فرستیم، می‌خوریم، استثمار می‌کنیم، دست‌آموز می‌کنیم، در هنر به کار می‌گیریم و به آنها حقوق و سندیت می‌دهیم، ولی آنها در هر حال بی‌تفاوت‌اند. راین باید در خصوص حیوانات خانگی و دیگر حیوانات اهلی صدق نکند، زیرا برای آنها سرمایه به انسان وابسته است و همین وامی‌داردشان در پاسخ به تلاش مذبوحانه صاحبشان برای جلب توجه، اندکی به انسان علاقه نشان دهند.)
به راحتی می‌توان نشان داد که در اخلاقی انسان‌ها به حیوانات در عواطف و مرتبه‌ای از امیال ریشه دارد که با تمام دغدغه‌های اخلاقی و عملی است. آیا نمی‌توان گفت روی دیگر سلسله مراتب را رانده‌ای که انسان را بر صدر می‌نشانند، سلسله مراتب فرورونده‌ای است که در هر مرتبه آن غبطه و حسد شدت می‌گیرد؟ گاه فیلسوفان — که شاید متکبرترین انسان‌ها باشند — به حیوانات حسد می‌ورزند، زیرا از چیزهایی لذت می‌برند که به باور فیلسوفان — نجر — کالبی از آن ندارند، چون کاملاً از لذت خود آگاه نیستند. به قول ژرژ باتای:

انسان، برخلاف ظاهر امر، باید بداند وقتی در حضور حیوانات از شأن انسانی دم می‌زند، مثل سگ دروغ می‌گوید. زیرا در حضور آزادترین و منزه‌ترین موجودات (یگانه موجودات حقیقتاً غیرقانونی)، احساس ابلهانه‌ای و برتری حاکی از برآشوبنده‌ترین حسادت‌هاست.

امروزه یکی از مهم‌ترین مسائل مورد بحث در مجادلات نظری روزافزون درباره حیوانات مسئله بازنمایی حیوانیت است. پس از گذشت قرن‌ها از حکم دکارت، فلسفه به سراغ این پرسش رفته است که چگونه باید به تجربه حیوانی اندیشید که

از قرار معلوم خودش نمی‌اندیشد. اخیراً به این اجماع رسیده‌اند که ما را به حیوانیت فی‌نفسه دسترسی نیست و فقط می‌توان به درک انسان از حیوانیت پرداخت. به‌علاوه، عموماً بر این باورند که به یک معنا «حیوان وجود ندارد»، یعنی دست‌آخر چیزی جز بازنمایی حیوانیت وجود ندارد. حیوان را فقط می‌توان بازنمایی کرد و این یعنی تمام آنچه انسان از حیوان درمی‌یابد، یا بازنمایی حیوان است و یا نماینده آن: بازنمایی یعنی چیزی که ایده‌ای خارجی از حیوان به مثابه ابژه را در اختیار انسان قرار می‌دهد (مثلاً نمود حیوانات موجود در هنر، علم یا فرهنگ توده‌ای)؛ و نماینده یعنی نمود حقوق و منافع حیوان به مثابه سوژه (مثلاً در جنبش حقوق حیوانات یا رشته مطالعات حیوانات که روکرد سمانه نسبت به علوم انسانی اتخاذ می‌کند).

با وجود این، در سنت فرهنگی‌ای که گویا دیگر دوره آن به سر آمده، حیوانات نقش فعال‌تری دارند و — مثلاً در توتم‌پرستی یا دوره باستان — نمود امری انسانی یا الهی بودند. مثلاً ایکیتارس، اسب مورد علاقه کالیگولا، نه فقط شهروند روم به شمار می‌رفت، بلکه عضو سنا بود. این واقعاً نمونه مضحکی از تجسم قدرت نمایندگی است. در داستان هرمان و پانتالون، اتصال و ضعف‌های انسان را در قالب شخصیت‌های حیوانی به نمایش درمی‌آوردند. به‌عنوان نمونه‌ای متأخرتر می‌توان از روانکاوی نام برد که حیوانات را نماینده رابطه انسان با نظم و قانون می‌گیرند؛ مثلاً در مورد مشهور «گرگ‌مرد» فروید، گرگ نماینده آراس است. این نگرش مبتنی بر بازنمایی در عوض راه را برای شکل‌گیری ایده حیوان واقعی هموار می‌کند. یعنی به‌جای آنکه امری بدیهی را بازنمایی کند، بدهات بی‌واسطه «امر واقع» انسان را — البته به نحوی قفانگرنه — منکشف می‌سازد. وجود مبهم حیوان، که نمونه اعلان بازنمایی و در عین حال امری است غیرقابل بازنمایی، تنش خاصی میان هستی‌شناسی و سیاست و روانکاوی برمی‌انگیزد و ما را به پیگیری ردپای حیوان در رشته‌های بسیار متزلزل «انسانی» وامی‌دارد.

فیلسوفان همواره تفکر، زبان یا مرگ‌آگاهی را معیار تمایز انسان و حیوان گرفته‌اند. در فلسفه کلاسیک دو نوع گفتمان به چشم می‌خورد که توجه خاصی به حیوان دارد: گفتمان طرد که بر برتری هستی‌شناختی و اخلاقی «انسانی» استوار است و گفتمان ادغام که اصل را بر پیوستگی تمام مراتب وجود قرار می‌دهد. ولی این دو گفتمان به هم مرتبط‌اند و نهایتاً کارکرد یکسانی دارند: برقراری نوعی نظم/اشیا و حفظ آن.

چنان‌که باتای نشان می‌دهد، این نظم عقلانی بر تعالی «انسان» استوار است و لازمه آن قربانی کردن طبیعت تحویل‌ناپذیر «حیوانی» است. نظم کیهانی، نظم دولت، نظم جهانی و نهایتاً نظم نمادین؛ در تاریخ متفاوتی که در ادامه ارائه خواهیم کرد به بررسی تمام این نظم‌ها خواهیم پرداخت و جایگاه اساسی حیوانیت را از آنچه هست اساسی‌تر خواهیم ساخت.

فوکو دربارهٔ جنون می‌گوید حقیقت درونی آن حیوانیت است؛ حقیقتی که محدودیت‌های «انسان» را برملا می‌کند. حیوانیت همچون همتای نیندیشیدنی و نیندیش‌ده سوژه در آینه است. به گفتهٔ لکان، انسان با نگرستن در آینه تصویری خارجی در قالب «انسان» برای خودش رقم می‌زند. ولی اگر آنچه بیرون آینه قرار دارد حیوان باشد چه؟ حیوانی که انسان ناگزیر است خودش را در وجود او بازشناسد، ولی از این کار عاقل‌تر است. ریدبا با بازخوانی لکان نشان می‌دهد که معمای حقیقی نه در وجود انسانی، بلکه در تصویر سویر خود در آینه می‌نگرد، بلکه در وجود حیوانی است که نگاه خیره انسان را به خود ارمی‌گرداند.

بازی درون و بیرون، ادغام و طرد، ابزاری است که آگامبن «ماشین انسان‌ساختی» می‌نامد؛ ماشینی که میان خود انسان و غیر (حیوان) مرز می‌کشد. در اینجا نیز با استفاده از استعاره‌های لکانی می‌توان این ابزار را توضیح داد: انسان خودش را همانگونه در وجود حیوان بازمی‌شناسد که در آینه. این نیز نوعی مرحلهٔ آینه‌ای است، یعنی وهله‌ای است که انسان انسانیتش را حاصل می‌کند. او با شناسایی خودش در وجود حیوان شروع به تمیز خودش از آن می‌کند.

بنابراین، هومو سایی‌بین را نه می‌توان یک گونهٔ ناممکن، مایز دانست و نه یک جوهر؛ بلکه ماشین یا ابزاری است برای تولید بازسازی انسان... نوعی ماشین دیداری است که از تعدادی آینه تشکیل شده و انسان با نگرستن به خودش در آنها تصویر خودش را می‌بیند که هم در رجئات میمون آن را از ریخت می‌اندازد. هومو اساساً حیوانی «انسان‌نما» است... که برای انسان بودن باید خودش را در وجود ناانسان بازشناسد.

ولی این ماشین - آینه در دو جهت کار می‌کند. بازشناسی همواره ملازم بازشناسی غلط است. انسان خودش را در حیوان بازمی‌شناسد تا اینکه دنیای روزمرهٔ انسان‌گونه‌اش

دوشقه می‌شود و آینه میان خود او و دیگری‌اش قرار می‌گیرد. اینجاست که شکاف یا حفره‌ای در وجود او سر می‌گشاید. آگامبن این سازوکار را نه فقط متافیزیکی بلکه واجد خصلتی سیاسی می‌داند:

این ماشین در دوره‌های قبلی به طرزی کاملاً متقارن کار می‌کرد. در ماشین‌های دوره مدرن، بیرون نتیجه طرد درون بود و نانسانی محصول حیوانی کردن انسان. ولی اکنون درون از طریق ادغام بیرون حاصل می‌شود و نه بشر از طریق انسانی کردن حیوان: بشر-میمون، کودک وحشی یا انسان وحشی و نیز مهم‌تر از اینها، برده، بربر و خارجی همگی نماینده حیوان در قالب بشرند. ... و در مواجهه با موجوداتی که در مرز انسان و نانسانی قرار دارند معمولاً به جای آنکه بپرسند کدام یک از این دو ماشین (یا این دو گونه از یک ماشین) بهتر یا کارآمدترند — یا کدام یک کمتر مرگبار — می‌نوشند از کار ماشین سر در بیاورند تا به هر نحوی آن را از کار ببندازند.

من برخلاف آگامبن مدعی از کارانداختن ماشین انسان‌شناختی یا خراب کردن ماشین متافیزیک نیستم؛ ماشینی که به باور او انرژی حیوانی را که در آن نهفته است — به سان نیروی اسب بخاری که پیشرانۀ ماشین تولید می‌کند — در کام خود فرو می‌برد. فقط سعی دارم از موضعی دیگر به طرح این پرسش پردازم که آیا می‌توان امکانی فراهم کرد که همان ماشین به طرز متفاوتی کار کند. حین کندرتا و در خصوص موجوداتی که در سنت فلسفه غرب آشکارا سرکوب شده‌اند — خاصه حیوانات و گیاهان — این نکته جلب توجه می‌کند که منتقدان معاصر سبک یا راهبرد بسیار خاصی را برای اتخاذ کرده‌اند: آنها متفکران قدیم را به بدرفتاری با حیوانات متهم می‌کنند. این نوع فرافکنی فلسفی درواقع مؤلفۀ لاینفک رابطه‌ای ادیبی است که آنها با پدران خود در فلسفه برقرار می‌کنند و موضوعی نظیر حیوانیت آزادی عمل فراوانی برای این فرافکنی در اختیار آنها می‌گذارد. شکی نیست که فلاسفه قدیم تخته‌بند متافیزیک و الهیات و عقل‌باوری و انسان‌گرایی بوده‌اند و بر طبق عادت همه‌چیز را از منظری انسان‌محور، جنس‌گرا، نژادپرست یا اروپا‌محور می‌نگریستند و هرگونه تلاش برای ساختارشکنی انتقادی آرای آنها نهایتاً به صدور حکم واحدی می‌انجامد.